

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

الْبَحْرُ الزَّائِرُ وَ النَّوْرُ الزَّاهِرُ، عِنْقَاءَ قَافِ الْقِدَمِ وَ الصَّاعِدِ مِرْقَاةِ الْهَمَمِ، الْمُؤْتَمِنِ الْعَسْكَرِيِّ، الْإِمَامِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. نام مبارکش حسن و کنیه وی ابومحمد، القاب شریفش عسکری و زکی و هادی و سراج و از همه مشهورتر همان عسکری است. فرزند ارجمند امام علی النقی (ع) و مادر والاگهرش مسماء به «حُدیثه» یا «حُرَیثه» بعضی هم «سلیل» نوشته‌اند. بنا بر اصح اخبار تولد ذات همایونش در دوشنبه هفت ربیع الاخر سال دویست و سی و دو در مدینه طیبه روی داد. آنگاه که پدر بزرگوارش به امر متوکل عباسی از مدینه به عراق عزیمت فرمود، در خدمت پدر بزرگوارش به عراق رفت و در خدمت پدر بود تا رجب سال دویست و پنجاه و چهار که پدر عالیقدرش به امر المعتز بالله عباسی مسموماً شهید شد و امامت ماسوی بعد از پدر به وی تعلق گرفت.

شیعیان به واسطه شدت تقیه مراوده و مخالفت علنی با حضرتش نداشتند و جز چند نفر از خلص شیعیان بقیه همه وقت به زیارت وی نایل نمی‌شدند مگر هنگامی که حضرتش طبق معمول برای رفتن به دربار خلیفه سوار می‌شد که در اثناء طی طریق زیارتش می‌کردند. حضرتش در کمال تقیه روز می‌گذراند تا اینکه در سال دویست و پنجاه و پنج غلامان ترک بر معتز شوریده و وی را مجبور کردند که خود را از خلافت خلع نموده، آنگاه حبسش نموده سپس ابواسحق محمدبن واثق عباسی ملقب به المهتدی را از بغداد به سامره آوردند که با وی بیعت کنند. گفت: تا معتز را نبینم قبول خلافت نکنم. معتز را با حالی زار و لباس ژنده به حضورش آوردند که وی حضوراً خلافت را به مهتدی واگذار کرد و مجدداً وی را به زندان بردند و در زندان ماند تا از گرسنگی وفات یافت. چون مردم با مهتدی بیعت کردند، وی تظاهر به عدالتخواهی و دادگستری نموده و خود به شکایات و تظلم مردم رسیدگی می‌کرد، و صالح بن وصیف ترک را که ساعی رسیدن او به خلافت شده بود وزیر و امیر دربار خلافت نمود. وی به امر مهتدی حضرت عسکری (ع) را مدتی محبوس نمود و در حبس با آن حضرت به خشونت و شدت رفتار می‌نمود تا آنکه امیر دیگری از اتراک به نام موسی بن یوغا که در ولایت ری بود و به دفع فتنه حسن بن زیدالعلوی که این وقت در طبرستان خروج کرده بود اشتغال داشت و شنید که اتراک به تقویت صالح بن وصیف معتز را کشته‌اند، رو به سامره در حرکت آمد. وقتی خبر عزیمت موسی به مهتدی رسید، به او نوشت که به ری مراجعت کند، ولی موسی نپذیرفته همچنان به طرف سامره روان شد. صالح به محض نزدیک شدن، مخفی گردید. موسی به سامره وارد و از مهتدی امان خواسته و بر دوستی و موالات عهد و پیمان گرفت. سپس چون از صالح و مخالفت او اندیشناک بود جاسوسان بگماشت تا صالح را پیدا کرده سرش را از تن جدا کردند و حضرت عسکری از زندان نجات یافت. تا سال دویست و پنجاه و شش رسید و امراء ترک باز سر به غوغا بلند کردند و پس از چند جنگ با مهتدی بر وی پیروز آمده، وی را خلع کرده سپس بکشتند.

مهتدی سی و نه سال عمر و یازده ماه خلافت داشت و در زمان وی صاحب الزنج ظهور کرده بر بلاد بصره استیلا یافت. پس از قتل مهتدی، احمد بن المتوکل به نام المعتمد علی الله بر اریکه نشست. چون معتمد به خلافت رسید توانست نسبتاً اضطراب امور ملکی را که منشأ آن امرآه اتراک بودند، تخفیف دهد اما نسبت به حضرت عسکری بدرفتاری پیش گرفت. گاهی حضرتش را حبس می نمود و موقعی که آن حضرت را آزاد می نمود امر می کرد که وقت سواری خودش، آن حضرت چون سایر افراد سپاه در موکبش حاضر باشد. خلاصه معتمد برادر خود موثق را به دفع صاحب الزنج فرستاد که پس از مدتی مقاتله وی را گرفتار و مقتول نمود و قضیه زنجیان خاتمه یافت. در همین اوان یعقوب بن لیث صفار بر بلاد عجم استیلا یافته و روی به بغداد نهاد، تا اینکه سال دویست و شصت رسید و در این سال به دستور معتمد حضرت عسکری (ع) را مسموم نمودند. ولی وقتی خبر شدت مرض آن حضرت به معتمد رسید، بر اثر ندامت از جنایت خود یا برای تظاهر چند نفر از اطباء را به منزل آن حضرت فرستاد که به معالجه وی مشغول شدند. و پنج نفر از خواصان خود را بعنوان ابراز محبت برای خدمتگزاری به منزل آن حضرت فرستاد که مواظب خدمت و ملازم حضرتش باشند، شاید هم منظورش کسب اطلاع از وجود فرزندی از وی که می بایست قائم آل محمد باشد بوده. به هر حال حضرتش بنابر قول اصح در هشتم ربیع الاول دویست و شصت به جنان جاوید خرامید.

پس از انتشار خبر فوت آن حضرت در شهر سامره شور قیامت برپا شده، عموم خلایق با آه و شیون گرد منزل حضرتش جمع شدند. از طرفی معتمد علناً در جستجوی فرزند و جانشین وی برآمده و جمعی را فرستاد که منزل آن حضرت را بازرسی کردند و زنان قابله فرستاد که کنیزان آن حضرت را معاینه نمایند که اگر آثار حملی در کنیزی از آن حضرت مشاهده کنند به وی اطلاع دهند، که از ظهور نور الهی جلوگیری نماید!

حمله بردند اسپه جسمانیان جانب قلعه دژ روحانیان

تا فروبندند دربندان غیب تا نیاید ز آنطرف مردان غیب

به هر حال چون چشم خفّاش آسای عداوت آنها قادر نبود نور الهی را ببیند از کوشش خود نتیجه ای نبردند و ذات مقدس حضرت صاحب الامر (عج) از تعرض مصون ماند. مردم با ضجّه و شیون بدن مطهر حضرت عسکری را غسل داده و کفن نمودند. معتمد ابوعیسی را فرستاد که صورت مبارک آن حضرت را از کفن خارج کرده و جمعی از علویان و هاشمیان و قضاة را گفت نظر کنند که جنازه حسن بن علی بن الرضاست که به اجل خود و مرگ طبیعی از دنیا رفته است. و طبق خبر ابن بابویه منقول از ابولادیان پس از تغسیل و تکفین آن حضرت، برادرش جعفر کذاب را صدا زدند که بر جنازه وی نماز بخواند. وی به خانه آن حضرت آمد و جلوی جنازه بایستاد و خلایق و شیعیان در پشت سر او صف بستند که نماز بخوانند. ناگاه کودکی گندم گون، پیچیده موی، گشاده دندان مانند قرص قمر از حجره بیرون آمده دامن جعفر را کشیده که عقب بروای عمو، که

من به نماز بر پدرم اولی هستم. جعفر بی‌اختیار عقب رفته رنگش متغیر گردید. آن طفل جلو رفته بر جنازه پدر بزرگوارش نماز خوانده، سپس به حجره‌ای که آمده بود مراجعت کرد. از جعفر پرسیدند که این طفل که بود؟ گفت: والله هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناسم. جعفر نزد معتمد رفته قضیه را گفت و معتمد فرستاد خانه حضرت عسکری را جستجو کردند. حضرت صاحب الامر (عج) را البته نیافتند.

اینک برای تیمن یک روایت دیگر از ابولادیان ذکر می‌شود، ابولادیان می‌گوید: من روزی خدمت حضرت عسکری (ع) بودم، نامه‌ای چند به من مرحمت کرد که به مدائن ببرم و فرمود مسافرت تو پانزده روز طول می‌کشد، چون از سفر برگردی صدای ناله و شیون از منزل من بلند و بدن من در مغسل خواهد بود. گفتم: یا سیدی در صورت چنین قضیه هائله‌ای امام و پیشوای بعد از شما که خواهد بود؟ فرمود: هرکس جواب نامه‌ها را از تو مطالبه کند، حجه خدا خواهد بود. عرض کردم: واضح‌تر بفرمائید. فرمود که هرکس بر جنازه من نماز بخواند. عرض کردم: باز هم علامتی دیگر بفرما. فرمود: آنکس که خبر دهد در همیان‌ها چیست. من دیگر سکوت کرده و رفتم به مدائن. وقتی برگردیدم قضیه را همان قسم که فرموده بود دیدم، و جعفر کذاب را که سابقه به حالش داشتیم در درب منزل آن حضرت نشسته بود. جلو رفته تعزیت فوت حضرت عسکری را به او گفتم. وی چیزی به من نگفت. در این اثناء او را برای نماز بر جنازه مطهر حضرت عسکری به داخل خانه خواندند تا وی رفته جلوی صفوف ایستاد. طفلی چون آفتاب تابان جلو آمد، جعفر را با دست عقب زده به امامت ایستاد و بر جنازه مطهر نماز خواند. آنگاه رو به من کرده، فرمود: بیاور جواب کاغذها را. نامه‌ها را به وی دادم. در این بین جمعی از اهل قم وارد و چون از وفات حضرت عسکری (ع) آگاه شدند، سؤال کردند: امام بعدی کیست؟ یکی اشاره به جعفر کذاب کرد. نزد او رفتند و پس از عرض تعزیت گفتند: با ما نامه‌ها و اموالی است، شما به ما بفرما که نامه‌ها از که و اموال چقدر است؟ وی از جای بلند شده، گفت: عجب مردم از ما علم غیب می‌خواهند. ناگاه خادمی از منزل بیرون آمده، گفت: مولایم می‌فرماید نامه‌ها از فلان و فلان و همیانی با شماست که در آن هزار دینار است که ده عدد آن فرسوده و صاف شده است. آنها نامه‌ها و اموال را تسلیم نمودند و من هر سه علامت و دلیل را دیده، امام خویش را یافتم. خلاصه سن حضرت عسکری بیست و نه سال و مدت امامت آن حضرت شش سال بوده است.

ازواج و اولاد آن حضرت: حضرتش زوجه حره نداشته و عده‌ای سرایا و جواری عهده دار خدمت آن حضرت بوده‌اند. اولاد آن حضرت طبق اغلب روایات منحصر به حضرت صاحب الامر (عج) بوده که از بطن طاهره نرجس خاتون تولد یافته و نام شریف آن مخدره را ملیکه و ریحانه و سوسن و صیقل هم گفته‌اند ولی بنا به أشهر روایات همان نرجس خاتون بوده است.

عده‌ای از معاریف اصحاب آن حضرت:

۱ - بواب جنابش عثمان بن سعید بوده؛

- ٢ - احمد بن اسحق الشعري؛
- ٣ - اسحق بن اسماعيل النيشابوري؛
- ٤ - جعفر بن سهيل الصيقل؛
- ٥ - جابر بن يزيد الفارسي؛
- ٦ - حسن بن جعفر ابوطالب الفاقاني؛
- ٧ - حمدان بن سليمان النيشابوري؛
- ٨ - حفص بن عمرو العمري؛
- ٩ - حمزة بن محمد؛
- ١٠ - داود بن قاسم الجعفري؛
- ١١ - سهل بن زياد؛
- ١٢ - سهل بن عبدالله القمي المي.

خلفاء معاصر آن حضرت:

- ١ - المعتز عباسي ابو عبدالله جعفر بن متوكل؛
- ٢ - المهدي بالله ابواسحق محمد بن واثق؛
- ٣ - المعتمد على الله احمد بن متوكل عباسي.